

نهادن مکان و اشیاء و روابط روستایی سر می دهد البته در جای خود ارزشمند است و تاثیر و گذاشتن چنین دلبستگی هایی را هم پیش از این اروپین نافلز در شوک آینده به نحوی جامعه شناسانه بررسی کرده است. گذشته از اینها، این دلبستگی ها در چند نسل از معاصران ما رگ و ریشه دارد اما ناچار باید پرسید که چنین مرتبه هایی برای نسلهایی که دیگر چنین دلبستگی هایی ندارند، نسلهایی که اکنون بیست سی سال است سر برآورده اند و دردهای دیگری دارند و دلبستگی های دیگری و آوارگی های دیگری و آرمانهای دیگری، چه در بر خواهد داشت؟

بخارای من ایل من، داستان به شیوه امروزی نیست، نقل و حکایت به شیوه قدما نیست، گزارش پیرخوش و زواندی است با ساخت و بافت انشاپردازانه که از تکرار در موضوع و تکرار در توصیف و تکرار در قهرمان پردازیهای یک دست پرهیز ندارد و خاطرات کودکی و جوانی نویسنده را باز می گوید. در این روایتها قهرمانان چنان سرآمد و همه فن حریف و بیگانه و کم مانندند که غیر واقعی می نمایند. هر چند متن خاطره گونه نوشته ها نشان می دهد که تمامی آنها از زندگی واقعی برگرفته شده اند اما در ساخت دوباره شخصیتها، بر اثر شیفتگی بیش از حد نویسنده، چنان وضعیت مصنوع و فابریکی یافته اند که تشخیصشان از یکدیگر آسان نیست و اگر سرنوشت تلخ شان نبود که سرنوشت همه آدمهای واقعی است - باور کردنشان دشوار می بود. اینکه همه مردان ایل به تقلید از قهرمانان داستانهای کتربری همه فن حریف و بیگانه و آرزوانگیز باشند شگفتی آور و باور نکردنی است. مثال آن شیرویه است در داستانی به همین نام:

ایل هم نابغه داشت. نابغه ایل جوانی بود به نام شیرویه. شیرویه از گلهای نازنینی بود که گاه... نبوغ شیرویه یک بعدی نبود، از سر هر انگشتش هنری می بارید. شیرویه آواز می خواند. آوازش افسانه های داوود را به خاطر می کشید. شیرویه کمانچه می زد. نعماتش زهره را در آسمان بهرقصی در می آورد. زبان شیرویه شیرین بود. سخنانش مثل یک نسیم بهاری... لطیفه های شهرت ایلی داشت. حضورش نشاط می آفرید... شیرویه شهسوار ایل بود... شیرویه اندامی زیبا داشت، هیچ بیکر تراشی از هیچ مرمی چنان بر و بازوئی...

اینها و بسیاری چیزهای دیگر برای این گفته می شود که گونه ای اختلاف طبقاتی از نوع کاستهای عهد ساسانی را نشان دهد و بگوید که طبقات بالاتر به شیرویه زن ندادند. هیچ تردیدی نیست که روایت نویسنده حقیقت دارد، اما فکر می کنم که مدتهاست چنین مسائلی به روزگاران گذشته تعلق یافته اند. چون برخلاف اشرافیت که دیوارهای حصین و غیر قابل نفوذی دارد که غیر را در خود راه نمی دهد، روابط

بورژوازی که از انقلاب مشروطه به این سو کم و بیش بر روابط اجتماعی ما حاکم بوده است فاقد خصوصیات دگم اشرافیت است و اتفاقاً یکی از ویژگی های آن این است که هر آدم با استعدادی را در خود راه می دهد و هر کس یکی از صفات شیرویه را داشته باشد هر چند خانی به او زن ندهد، در شهر صد مکان و مرتبه بر روی او آغوش می کشاید. نمونه اش در همین کتاب "ایمور" است. ایلیاتی بی سوادی که بر اثر استعدادش در شهر می ماند و پزشک می شود، هر چند سرانجام به علت گرفتار بودن در نوستالژیهای روستائی و عشیره ای به ایل باز می گردد و کشته می شود، و نمونه بارزتر آن خود نویسنده کتاب است.

بخارای من ایل من بیش از هر چیز نشان دهنده آن است که بهمن بیگی آدم با استعدادی است. او در زمان گذشته بهر حال خوب درس خوانده و توانسته است خدمتگزار ایل و عشیره و کشور خود باشد و آوازه کارهایش از مرز ایل و شهر و دیارش گذشته و در سطح قابل قبولی بین همه مجریان طراز اول کشور

مطرح شده است. در این ده سال هم که انقلاب بسیاری را خانه نشین کرده، او دست به نوشتن زده و از این راه بار دیگر مطرح شده است. آوازه همه قهرمانانی که زندگیشان را با بازی کرده یا خود ساخته و پرداخته، واقعی تر، پذیرفتنی تر، دوست داشتنی تر و از این رو قهرمان تر است، هر چند این ضعف بزرگ بشری هم در او وجود داشته باشد که پس از سالها نتواند از گذشته ها بگریزد.

وقتی خواندن کتاب را به پایان می برم و آن را می بندم، خود را راضی می یابم.

نوشته بهمن بیگی جان ما را می کاهد، غمهای کهنه را نو می کند، بر درون آدمی چنگ می اندازد و غم غربت و دلبستگی نهفته در آن را بیرون می ریزد و این همه هنری است که از هر قلمی ساخته نیست. اما ترجیح می دادم بهرغم حس های پرورش یافته در من، گرسنگی آینده را در من برانگیزد و نه سوسه گذشته را. حتی اگر "آینده" به تعمیر م. امید پر از "هوم، حیف، هیبات" باشد مگر گذشته جز "افسوس" چیزی داشت؟

روایت آدمهای کاغذی

کتاب آدمهای غایب

نوشته: تقی مدرسی

انتشارات بزرگمهر

۳۲۸ صفحه ۱۲۰ تومان

فرج سرگوهی

شاید فقط در ریاضیات قدیم بود که دو به علاوه دو همواره و در هر شرایطی، حاصلی جز چهار نداشت. از همان زمان اقلیدس و فیثاغورث حکیم، در هنر و ادبیات، دو به علاوه دو، می توانست و می تواند نتایج گوناگونی به بار آورد و گاه حاصلی جز صفر نداشته باشد. حتی اگر دو طرف معادله را از یکی از موفق ترین رمان های قرن بیستم یعنی "صد سال تنهایی" به وام گرفته باشد و این متاسفانه همان اتفاقی است که در "کتاب آدمهای غایب" آقای تقی مدرسی رخ داده است. برای "تکیه زدن بر جای بزرگان" ظاهراً تمام "اسباب بزرگی" در حاشیه و متن آمده و فراهم بوده اند: تجربه موفق و "شریفجان، شریفجان" در سالهای دور، امکان انتشار چاپ اول کتاب به زبان انگلیسی، تبلیغات و روابط عمومی سنجیده که در زمان چاپ فارسی کتاب و با سفر نویسنده به ایران به یاری یاران قدیم فراهم آمد، در حاشیه و در متن: دو نمونه نوعی، دو تیپ متضاد "حشمت نظامی" و "سردار اژدری" به عنوان آدمهای اصلی و کاراکترهای ابدی، گرتبه برداری شده از الگوی "ارکادیوها" و "بوئندیایا"ی صد سال تنهایی مارکز، که قرار است به روال

صد سال تنهایی، در کتاب آدمهای غایب، با تکرار خطوط اصلی هویت و سرنوشت گریز-ناپذیر خود در چند نسل متوالی، اسیر در دایره تقدیری بسته، درگیر در حوادثی واحد، پیچیدگیهای نهفته و ناگفته تاریخ اجتماعی و روانی ما را تصویر کنند. همراه با چاشنی جذاب و پرکشش حوادث سیاسی، آدمهای معترض، انقلابیون تنها، زندان، شکنجه، ساواک، عشق ممنوع، حادثه، اندکی مابعدالطبیعه و... البته عرفان مد روز، یکی از کلیشه های رایج ادبیات روشنفکری دهه اخیر که ظاهراً "خبرش به آمریکا هم رسیده است. صوفیان شبک، مرقه، عزلت-گزین، سیاست گریز، بی آرمان، دور و بیگانه با جوهر پویای عرفان ایرانی، به عنوان آخرین محصول کارخانه روان شناسی منکوب شده دوران رکود سیاسی و اجتماعی به اضافه آدمهای درگیر در سیاست: سرخورده، تنها، ناکام، از خود بیگانه. در هر دو قطب، از "فرزانه" ساواکی تا "داداش صبا" انقلابی و همه حامل این پیام که آدم عاقل ساحل امن چشم دل را رها نمی کند تا خود را گرفتار کند حال وضع جامعه هر چه که می خواهد باشد و همه اینها در قالب روایتی و انشایی ساده، با نثری عادی و بدون هیچ پیرنگ در

ساخت و بافت داستان که مبدا به تیراز کتاب لظمهای وارد آید و... و یک راوی عقیم که پس از سالها دوری، از روی چند عکس یادگاری داستانی را روایت می‌کند که با آن بیگانه است و آدمهای را به تصویر می‌کشد که جز خاطره‌های مبهم و بی‌کشش، در کلماتی بی رنگ و خون نیستند و نتیجه: صفر. حدیث نفس آدمی غایب از خود و دیگران، که از روی عکس‌های سیاه و سفید و رنگ و رو باخته، با کاریکاتورهای کاغذی، بازی غول‌های واقعی را نمایش می‌دهد.

اما بدرغم آنچه آمد، کتاب آدمهای غایب، کتاب مهمی است. هم از این نظر که یکی دو نمودار دردشناسی ادبیات ما را در بارزترین جلوه‌های آن تصویر می‌کند و هم به عنوان یک "ضد تجربه قابل استاد" و مفید. اگر کتاب آدمهای غایب بر داستان‌نویسی ما چیزی نمی‌افزاید، برای داستان‌نویسان ما کتاب عبرت‌آموزی است که باید در آن تامل شود. چرا که این رمان عوامل بسیاری چون مهارت و توانایی نویسنده، ساخت و بافت و زبانی در خور اعتنا، حسن انتخاب موضوع محتوا، نگرشی سنجیده را در خود گردآورده است تا نتوانسته است به عنوان یک ضد تجربه مطرح باشد. در رمان آقای مدرسی با اثری روبروئیم که با بهره‌گیری از حد بالائی از عواملی که برشمرديم، حاصلی جز شکست نداشته است و از این روی می‌توان گفت که شکست اثر نتیجه راه و روش خالق اثر بوده است و نه ثمره ناتوانیهای فردی او. دنیای هنر و ادب، دنیای امکانات بی‌شماری است که در گامهای هر نویسنده و هنرمند خلاق، خلق می‌شود. برای داستان‌نویسی ما، که در آستانه شکوفایی خویش است و تا دستیابی به مرحله‌ای که بتوان از "رمان ایرانی" سخن گفت هنوز راه درازی در پیش دارد، تجربه راههای گوناگون و متفاوت ضروری است. و در این میانه اگر نویسنده‌ای خلاق، چون تقی مدرسی، تجربه‌های را ارائه می‌کند که حاصلی به‌بار نمی‌آورد، باری نمودن یکی از راههای مطرح را از دوش دیگران برمی‌دارد و این، اما، مساله‌ای در خور اعتنا است.

راهی که آدمهای غایب پیشنهاد می‌کند، به‌صورتی کم‌رنگ‌تر و ضعیف‌تر در مرحله‌ای از داستان‌نویسی‌ها، رهروان مشتاقی دارد. در سالهای اخیر، ادبیات آمریکای لاتین، به‌ویژه سبک و روال مارکز و بورخس و... به‌دلیل فرم نو و امکانات متنوعی که در تصویر فضای جهان سوم یعنی دنیای زیست همزمان عناصرنا همزمان، فراهم می‌آورد، برای نویسندگان ما، پرجاذبه بوده است. بسیاری برای فرار از تکرار فرمهای ساده و قالبی و بهره‌گیری از امکاناتی که فرمهای نو در بر دارند، به تقلید از عناصر گوناگون آن دل بسته‌اند. کتاب آدمهای غایب، اگر نه دریافت روائی و انشائی خود که در ساخت و پرداخت

آدمها و حوادث در راه تقلید از برخی عناصر فرضهای ادبیات آمریکای لاتین گام می‌نهد و شکست این اثر نشانه آن است که اگر تقلید ساده‌از نویسندگان رمانتیک و رئالیست فرانسوی و روسی راه به‌جائی نمی‌برد، در این سوی قطب نیز، تقلید و تکرار به همان بیراهه می‌رود، و نکته اصلی که می‌توان از این ضد-تجربه موفق آموخت آنکه داستان‌نویسی ما اگر بخواهد در جهان مطرح باشد باید که چهره‌های ایرانی و هویتی ملی و خاص خود داشته باشد و باید که فرعی مناسب محتوای خود و محتوایی مناسب با جامعه و فرهنگ خود بیاید.

در آدمهای غایب "حشمت نظامی"ها، کله‌شق، عاصی، فکور و آرمان‌گرا هستند و تنها واسیر در تقدیری شوم "سردار ازدریها" سازشکار، تسلیم‌طلب، عاطفی و بی‌آرمان‌اند و اهل هنر؟! هر دو خانواده از یک تیره‌اند. جد بزرگ حشمت نظامی‌ها، که از اعقاب عباس میرزا است، معلوم نیست به‌چه دلیل، با قرارداد و توثق الدوله به مخالفت برمی‌خیزد و جد بزرگ سردار ازدریها، رشوه می‌گیرد و از قرارداد حمایت می‌کند. "خان بابادکتر" نسل بعدی حشمت نظامی‌ها، که قرار است نقش "سرهنک بوئندیا"ی صد سال تنهایی را بازی کند، از سردار ازدریها زن می‌گیرد، افسر ارتش، دکتر و آدم کله‌شقی است که در آخر عمر به‌کیمیا و سحر و جادو و معالجه سرطان از راه داروهای گیاهی و کتابهای قدیمی پناه می‌برد. اگر سرهنک بوئندیا پس از سی و چند بار قیام و جنگ‌های بزرگ، پس از آنکه تمامی تاریخ فارم‌های به‌وسعت آمریکای لاتین را زندگی می‌کند، با ساختن ماهی‌های طلائی، تنهایی و شکست خود را می‌گذراند و خان بابا دکتر که در تمام عمر نظامی خود فقط یک بار در صحنه جنگ حضور می‌یابد و آن هم برای اینکه فرمان‌گشای بی‌سلاح را صادر کند، یادرد سرطان و آرزوی دیدار



سال جامع علوم انسانی

پسر اول خود، در گوشه آزمایشگاه کوچک خود کاریکاتور سرهنک بوئندیا را بازی می‌کند، "میرزای حسینی" معادل سردار ازدری‌خان بابادکتر اهل هنر و عرفان و منقل است و هر وقت که ظاهر می‌شود، با انبانی از تصوف دوران رکود، آدمهای سرگردان و بی‌آرمانی چون "رکنی راوی داستان را از پیرستانی نجات می‌دهد"، "داداش ضیاء" پسر اول خان بابا دکتر، گل سرسید حشمت نظامی‌ها، در نقشهای متفاوت: جوان عاصی، توده‌ای، مسلمان انقلابی، ارتشی شورشی و بالاخره زندانی سیاسی ظاهر می‌شود و قرار است موضوع اصلی رمان را، تلاش رکنی مسعود و دیگران در یافتن او شکل دهد. معادل سردار ازدری داداش ضیاء، مسعود "عضو ساواک است که با همه خبث طینت اجدادی کاری ندارد جز آنکه دوش به‌دوش رکنی در جستجوی داداش ضیاء روزگار خود را سپری کند و معلوم نیست چرا؟" هم‌پوندخت خدا پیامز، "زن اول خان بابا دکتر، نقش "رمدیوس" مارکز را بر عهده دارد، زنی پاک، اثیری و دست نیافتنی و اهل هنر. و اگر رمدیوس به آسمان صعود می‌کند هم‌پوندخت در جذبهای مبهم، خود را بر پشت یام می‌سوزاند. راوی داستان "رکنی" پسر دروم خان بابا دکتر، اگرچه از حشمت نظامی‌ها است اما اهل مابعدالطبیعه و کشف و شهود است و شیفته نقاشی و مجسمه‌سازی و عاشق یک زن شوهردار، کاری ندارد جز آنکه هدام در جستجوی برادر خود باشد. و سرانجام نیز با ارشاد میرزای حسینی و فرزانه ساواکی، از تقدیر اجدادی می‌گریزد و راهی آمریکا می‌شود. "سونیا" یک زن لهستانی آواره، "فرزانه" از اعضای ساواک، به‌دلایل خاص خود و نه منطق داستان، قصلهائی از کتاب را به‌خود اختصاص می‌دهند و... والسته این کاریکاتورها را گروهی از عمه‌ها، خاله‌ها، عمه‌ها و ادائیها همراهی می‌کنند و برای خالی نبودن عریضه، هر وقت که داستان افت می‌کند، ناگهان ظاهر می‌شوند. و بالاخره "استاد عصار" گرفته برداری شده از "ماکان" قهرمان رمان "چشمپایش" اثر بزرگ علوی. اما این بار بی‌خون و بی‌ریشه. و این مجموعه گردآمده‌اند تا تاریخ اجتماعی و روانی معاصر را نمایش دهند اما آنقدر خون ندارند تا خواننده دستکم وجود آنها را باور کند.

با چاپ "یکلیاوتنهایی او" و "شریفجان، شریفجان" در سال‌ها پیش رمان فارسی گامی به جلو گذاشت و تقی مدرسی به‌عنوان نویسنده‌ای توانا مطرح شد. این دو رمان، در زمانه خود به‌عنوان آثاری پیشرو و اثرگذار تلقی شدند و اکنون نیز هنوز چون آثاری زنده و مطرح در ادبیات ما حضور دارند و چه می‌شد اگر آدمهای غایب بر آن نمی‌شدند که حدیث حاضران را با تقلید از دیگران رونویسی کنند؟